

شریکی جنس است و آن منع از مخالط با اهل مدینه است دوم قید
 و آن منع از تقرقات مدنی است سیدم نفی و آن منع است از دخول
 در مدین و اگر باین امور مندرغ نشود حکما در جواز قتل او خلاف است
 و اظہار اقوال ایشان آنکه بقطع عضوی که اکت شرا باشد مثل دست
 و پای و زبان یا ابطال حس از حواس التفتانیند و حق که درین امر
 قطع شریعت حقه باید نمود و مجدد و شریعتی از قتل و قطع در محل خود
 اقدام باید نمود و از زیاده بر آن مجترب باید بود چه فرموده و من یقتد
 صد و اذ ظلم لغت و بر قتل مشعوف نباید بود و اگر کسی شریعا
 مستحق قتل باشد و رحم بر او نباید کرد چنانکه سفیر ماید و لا تاخذکم
 بہما لفتنی دین اتمه چو بچنانچه طلب برای سلامت باقی اعضا
 قطع عضوی جایز بل واجب اند و شاه نیز که طلب عالم است
 حکم مدبر اول تعالی شانه گاه باشد که بحسب مصلحت عالم بی نفع
 بقتل یکی از افراد ایشان نماید و بعد از رعایت تکافؤ و تعیین شرا
 تعدیل میان ایشان در قسمت خیرات باید کرد و هر یک را بقدر
 استعداد استحقاق محفوظا داشت و خیرات در قسم است

لا

سلامت و اموال و کرامت و سرخصی و استحقاق نصیبی است ازین
 امور که شقیص از آن جور است بر آن شخص و زیادتی آن جور است بر
 اهل مدینه چو شخص را بی مزیت استحقاق بر دیگر کفایا بق کرد اید
 ظلم برایش است و گاه باشد که شقیص نیز جور باشد بر اهل مدینه چو بر کما
 که مستحق را بقدر لانا نزل از حق او فرود آوردند بر این موجب آنکه
 خاطر او و دیگر مستحقان کرده و دیگری بخل در نظام مدینه شود
 و بعد از قسمت خیرات بقدر استحقاق حفظ آن برایشان باید نمود
 بلکه نگذارند که آنچه حق بر ملکیت ازین خیرات از او زایل شود و بعد از
 زوال عوض از محل استحقاق باور سازند بر وجهی که متصرفین ضرر اهل
 مدینه نباشد و منع جور بقوت اهل آن باید کرد بلکه هر جور عقوبتی
 لایق بآن مرتب دارند چو اگر در مقابل جور اندک عقوبت بسیار کنند
 ظلم بر او جایز باشد و اگر با زیاد جور بسیار عقوبت اندک کنند ظلم بر
 اهل مدینه باشد و بعضی از حکما بر آنند که جور بر هر یک از اشخاص جور
 بر اهل مدینه است پس بعفوان شخص که بر او جور رفت عقوبت
 ساقط نشود و با وجود عفو او سلطان از آنکه الی و مدبر کل است

بر جای